

## واژه‌ها و اصطلاحات مربوط به بدن انسان در گویش بخش مرکزی میناب

علی اصغر رستمی ابوسعیدی (عضو هیئت علمی دانشگاه شهید باهنر کرمان)  
سهراب سعیدی (دانش‌آموخته کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی)

### ۱. مقدمه

هرمزگان از پسوند، گان و واژه هرمز که نام قدیمی شهر میناب بوده تشکیل شده است، این استان از نظر تاریخی قدمتی دیرینه دارد و با توجه به آثار به‌جامانده از دوران زردشتیان و دیگر آثار کهن این منطقه می‌توان این استان را از زمره کهن‌ترین مناطق ایران به‌شمار آورد.

میناب در آغاز هرمز کهنه یا هرمز بری نامیده می‌شد که نام استان هرمزگان نیز از آن گرفته شده است، نام‌های دیگری نیز به این شهر کهن نسبت داده‌اند. یونانیان میناب را آنامیس یا آرامیس می‌نامیدند و در سفرنامه‌ها و کتب تاریخی از این شهر با نام‌های: آموز، آرموص، ارگانا، آرموزا، خورموز، منا و... یاد شده است.

شهرستان میناب در استان هرمزگان و در مختصات ۵۵۰۰ تا ۵۷۰۰ طول جغرافیایی و ۲۷۰۰ تا ۲۸۰۰ عرض شمالی قرار دارد. این شهر با مساحت ۳۰۹۵۲ کیلومتر مربع در جنوب شرقی استان هرمزگان قرار گرفته است و از شمال با شهرستان رودان و از شمال غربی

با شهرستان بندرعباس و از جنوب شرقی با شهرستان جاسک و از جهت شمال شرقی به استان کرمان محدود می‌گردد و دریای عمان در جنوب غربی آن قرار گرفته است (سعیدی ۱۳۸۶: ۲۵).

به‌رغم اینکه این گویش در دو دهه اخیر از فارسی معیار تأثیراتی پذیرفته ولی هنوز اصالت خود را حفظ کرده است. گویش مینابی در روستاها و حتی مرکز شهر دارای تنوعاتی است به طوری که مردم هر روستا را می‌توان با گونه‌های زبانی آن بازشناخت (ذاکری ۱۳۹۸: ۳۰). گویش مینابی در شهرستان میناب، بخش‌های تابعه و روستاهای آن تکلم می‌شود. از آنجاکه این گویش همانند هر گویشی دارای تنوعات بسیار است در این پژوهش صرفاً گویش بخش مرکزی میناب در نظر گرفته شده است. گویش میناب از شاخه گویش‌های بشکردی است. گویش‌های بشکردی زیرشاخه گویش‌های جنوب شرقی است و گویش‌های جنوب شرقی نیز از شاخه گویش‌های ایرانی نو غربی به‌شمار می‌آید (زارعی پور ۱۳۸۶: ۱۱).

#### ۱.۱. روش تحقیق

داده‌های این پژوهش در محدوده بخش مرکزی میناب، شامل روستاهایی که فاصله کمی با شهر میناب دارند، به روش میدانی و از طریق گفت‌وگو جمع‌آوری شده است. گویشوران این منطقه از مردم اصیل این شهرستان هستند که سالیان درازی در روستاها زندگی کرده‌اند.

#### ۲.۱. پیشینه تحقیق

در مورد گویش میناب تاکنون چند پژوهش انجام شده است که عبارتند از: ساخت فعل در گویش مینابی پروانه زارعی پور، نمودهای مردم شناختی در گویش میناب است تألیف علی اصغر رستمی ابوسعیدی و همکاران؛ در این کتاب علاوه بر پرداختن به گویش میناب، به گونه‌های ادبیات شفاهی در فرهنگ مردم میناب نیز توجه شده است. مقاله‌ای نیز با عنوان «واژه‌های ویژه لنج و لنج‌داری در گویش مینابی» در مجله زبان‌ها و گویش‌های ایرانی، شماره ۶، شهریور ۱۳۹۵ منتشر شده است.

## ۲. واژه‌های گویشی

واژه‌های ویژه بدن انسان در گویش مینابی را در دو دسته واژه‌های مربوط به اعضای درونی و واژه‌های مربوط به اعضای بیرونی بررسی کرده‌ایم. با بررسی واژه‌های مربوط به اعضای درونی مشخص می‌شود که طب سنتی نیز در بین مردم آن دیار رایج بوده و از این رو برای هر کدام از اعضا اسمی انتخاب کرده‌اند.

### ۱.۲. واژه‌های مربوط به اعضای بیرونی بدن انسان

بپه‌کوکلو /bape-kokalo/: انگشت حلقه.

بُج /boj/: دهان و لب انسان. البته اگر به صورت بچی به کار رود به معنی «پوزبند» حیوانات و «دهان‌بند» است (نعیمی ۱۳۸۶: ۳۳).

برگ /borg/: ابرو.

بک /bak/: بوسه.

بندِ پا /band-e pā/: میچ پا.

بنددس /band-das/: میچ دست.

بُن‌کونک /bon-konak/: گوشت باسن، نشیمن‌گاه.

بن‌گوش /bon-e guš/: شقیقه.

پاچک /pāčak/: میچ، ساق پا، پاچه.

پاکج /pākaj/: کمرگاه.

پُت /pot/: مو.

پُنن /paton/: گره‌های موی شانه‌شده.

پُننک /patonak/: گرهی که در گره موهای سر است (پیشدادفر ۱۳۸۴: ۳۲).

پچول /počol/: کول.

پُغ /poγ/: مقعد.

پنج /penj/: ناخن.

- پندوسک /pendask/: دانه‌های چرکین روی چشم.
- پنهک /penehk/: پیشانی.
- پوست چش /post-e češ/: پلک چشم.
- نال گردن /tāl-e gardon/: وسط گردن، روی شاه‌رگ که اگر ضربه بزنند شخص فوراً گیج و بیهوش می‌شود (پیشدادفر ۱۳۸۴: ۴۴).
- تک /tek/: شکم.
- تل گوش /tel-e guš/: لاله گوش.
- جالک /jālak/: پستان، سینه.
- چُک /čok/: گوش حساس و تیز (همان: ۶۲).
- چنگُل /čangol/: پنجه دست، مشت.
- چهم /čehm/: چشم.
- خُلُق /xolq/: گلو.
- خارک /xārak/: استخوان.
- خنج /xenj/: پنجول، پنجه، ناخن (قتالی ۱۳۸۸: ۱۷۸).
- دماغ /damāγ/: بینی.
- رغ پا /roγ-e pā/: بالای پاشنه و دنباله عضله ساق پا.
- رغ تاسه /raγ-tāsa/: عروق اصلی گردن.
- رغ به رغ بودن /raγ-ba-raγ bodan/: دررفتگی مفصل یا رگ‌به‌رگ شدن استخوان‌های دست و پا.
- رغ دس /raγ-e das/: نبض.
- سُر /sor/: لب پائین، لب خیلی کلفت (نعیمی ۱۳۸۶: ۱۳۸).
- شوخ /šōx/: شاله ران (قتالی ۱۳۸۸: ۲۳۷).
- شیشه پا /šišē-ye pā/: وسط ساق پا.
- کاپ /kāp/: دهان؛ گاز بزرگی که انسان از چیزی بگیرد.

- کاپ زانو /kāp-e zānu/: قاپ زانو؛ زانو.  
کاپک /kāpak/: استخوان کاسه سر، جمجمه.  
کاپوک /kāpūk/: کله.  
کاپوک سر /kāpūk-sar/: فرق سر، بالاترین نقطه سر.  
کاسه سر /kāsa-sar/: جمجمه.  
کاسه لپ /kasa-lap/: انگشت اشاره.  
کت دماغ /kot-e damāγ/: سوراخ بینی.  
کت گوش /kot-e guš/: سوراخ گوش.  
کت چهلم /kot-e čehm/: کاسه چشم.  
کچک /kačak/: زیر بغل.  
کچه /kača/: چانه، زنخدان.  
کرک /korek/: گردن.  
کش رون /kaš-e ron/: کشاله ران.  
کف دل /kaf-e del/: جلو شکم.  
کلنج /kelenč/: انگشت.  
کلمچ /kelamoč/: استخوان (نعیمی ۱۳۸۶: ۲۰۳).  
کلم دماغ /kalam-damāγ/: استخوان بینی.  
کلک /kalak/: چانه.  
کوکمجوک /kokamjök/: آرنج.  
کُکلو /kokalo/: انگشت کوچک.  
کنگ /kang/: شانه، کول؛ پهلو.  
گت /got/: گونه، لپ.  
گردن /gardon/: گردن.  
گُرده پا /gorde-ye pā/: ماهیچه پا.

گروهک /grūhak/: قوزک پا.

گزک /gazak/: قوزک؛ زانو.

گُند /gond/: بیضه، خایه (نعیمی ۱۳۸۶: ۲۴۸).

گُلالک /golālak/: دسته‌ای از موی وسط سر که نذر می‌کنند و می‌گذارند معمولاً تا

هفت سالگی بلند شود پس از آن طی مراسمی خاص آن را می‌چینند (همان: ۲۲۵).

گُوگ /gōg/: استخوان لگن، لگن خاصره.

گمیز /gemiz/: ادرار، شاش.

لو /lov/: لب.

لوس /lows/: لب (همان: ۲۳۸).

لنگ /leng/: پا؛ گام.

ماچ /māč/: بوسه.

مرگ شش /marg-e šoš/: انگشت شست دست.

مک /mak/: بوسه، به زبان کودکان.

ملال /malāl/: مژه.

مم‌کُکلو /mom-kokalo/: انگشت انگشتری.

مُورک /mork/: دماغ کوچک.

ناک /nāk/: ناف.

نیشک /neyšk/: دندان نیش.

۲.۲. واژه‌های مربوط به اعضای درونی بدن انسان

آرور /?ārūr/: لثه.

اسپل /espol/: طحال.

اُشکم /?oškam/: شکم.

بچه‌دون /bača-don/: رحم.

بُولولی /bololi/: نای.

پپ /pop/: شُش.

پی /pi/: چربی.

تراش /terāš/: تیرکشیدن عضوی از بدن در اثر درد.

تک /tek/: شکم، معده.

تهک /tehk/: نَفَس، به نَفَس انسان هنگام بیماری می‌گویند.

جفر /jejer/: جگر.

خُلُق /xolq/: حلق.

درنگ /derang/: دنده.

دل /del/: قلب.

دندون /dandon/: دندان.

دندون‌سگی /dandon-sagi/: دندان نیش.

دندون‌گویی /dandon-govi/: دندان‌های شیری (همان: ۷۹).

ریتک /ritek/: روده.

رغ /ray/: رگ، شریان.

ریداله /ridāla/: روده‌ها.

زارگ /zārg/: کیسهٔ صفرا.

سغندک /sayandak/: شکمبه.

فتکِ سر /fatk-e sar/: هوش، حواس.

کاسه‌چهم /kās-e čehm/: کاسهٔ چشم، حدقه.

کِرغ /kerγ/: عضو داخلی آلت زنانه، چوچوله (نعیمی ۱۳۸۶: ۱۹۶).

کرکرچی /karkarči/: غضروف.

کچمبه /kačomba/: فضای داخلی دهان (همان: ۱۹۲).

گُرده /gorda/: کلیه.

مُلونه /molona/: لوزه.

مغج /majj/: مغز.

هودونک /howdonak/: مثانه.

هوگا /hogā/: کلیه.

۳.۲. واژه‌های وابسته

اشکروک /eškoruk/: سکسکه.

اشکمی /eškomi/: زن حامله، آبستن.

اشکن /eškan/: سقط جنین.

بی دماغ /bidamāy/: دمدمی مزاج.

بیم /bim/: نَفَس.

بیم‌تسک /bim-tasak/: حالت خفه شدن، نَفَس‌تنگی.

بی‌نمازی /binamāzi/: عادت ماهیانه.

پابه‌ماه /pā-be-māh/: نزدیک وضع حمل، زن باردار که زایمان او نزدیک است.

پاگوش /pāguš/: درگوشی، سیلی.

پَپلچک /papolčak/: چاق و چله، تپل (نعیمی ۱۳۸۶: ۵۲).

پُجی /poji/: پشمالو، پرمو.

پلک /pelk/: آب بینی خشک شده.

پنجلوک /penjeluk/: نیشگون.

پندوسک /pendusk/: دانه‌های چرکین روی چشم.

تِر /ter/: باد صداداری که از انسان خارج می‌شود.

تس /tos/: باد بی‌صدایی که از انسان خارج می‌شود.

تُف /tof/: آب دهان، تف.

تُفته /tofte/: آب دهان، تف (پیشدادفر ۱۳۸۴: ۴۸).



تفکه /tofka/: آب دهان شخص مقدس.

تک تلو /tektelow/: شکم‌گنده.

تلونرگت /telownargat/: افرادی که از لحاظ جسمی قوی و توانا هستند ولی زیر بار هیچ کاری نمی‌روند.

جمول /jamul/: دوقلو.

چاخ /čāx/: چاق، فربه.

چش ترکوندن /češ-terkonden/: باز شدن چشم نوزاد یا حیوانات بعد از تولد (پیشدادفر ۱۳۸۴: ۶۱).

چل زن /čel-zan/: زن بسیار کوتاه‌قد.

چل مرد /čel-mard/: مرد بسیار کوتاه‌قد.

چوسک /čusk/: آوای بوسه.

چوکیدن /čokiden/: بوسیدن.

چهم‌تنگ /čehm-tang/: خسیس، تنگ نظر.

چهم‌زلکی /čehm-zelaki/: بی ادبی.

چهم‌زلی /čehm-zeli/: چشم سفید، تنبل.

خرم /xerm/: آب بینی.

خلا /xalā/: مدفوع.

خلادونی /xalā-doni/: مستراح.

دست به‌هو /dast-bahow/: دستشویی.

دندونی /dandoni/: آدم دندان‌دراز.

رغ‌موش /ray-moš/: گرفتگی عضلات پشت (قتالی ۱۳۸۸: ۲۰۰).

زارغ /zārey/: زن حامله.

سزنگ /sozeng/: بچه کوچک انسان (قتالی ۱۳۸۸: ۲۲۱).

شم‌لنگ /šam-leng/: لای پا.

شیطانی /šitāni/: محتمل.

کانچ /kānc/: کسی که انحراف دید دارد.

کپشو /kapšo/: وارونه خوابیدن، بر روی شکم و صورت خوابیدن. به طوری که دهان پائین باشد (پیشدادفر ۱۳۸۴: ۱۱۷).

کرک /kerək/ keley/ کِلیغ /کلیغ/: چربی‌ای که در حاشیه چشم جمع می‌شود.

کُلغ /koley/: سرفه.

کلکچی /kelkeči/: قلقلک.

کورمشنگ /kurmašang/: کسی که چشمش کم‌سو است (قتالی ۱۳۸۸: ۲۷۸).

گنگی کتن /gangi-ge ten/: لکنت زبان.

گو /gow/: مدفوع.

گوشغ /gowšey/: عطسه.

لاشه درد /lašā-dard/: کوفتگی بدن.

لغت /layat/: لگد.

لواشتری /lov-ašteri/: لب‌شتری.

هوشیطانی /how-šitāni/: جنب.

هووی /howi/: منی.

## منابع

- پیشدادفر، فرخنده، ۱۳۸۴، واژه‌ها در فرهنگ مردم در توجان، بندرعباس.  
ذاکری، سلمان، ۱۳۹۸، توصیف گویش میناب، قم.  
زارعی‌پور، پروانه، ۱۳۸۶، ساخت فعل در گویش مینابی، بندرعباس.  
سعیدی، سهراب، ۱۳۸۶، فرهنگ مردم میناب، تهران.  
قتالی، سید عبدالجلیل، ۱۳۸۸، بررسی گویش و واژگان بندر خمیر، شیراز.  
نعیمی، منصور، ۱۳۸۶، فرهنگ جامع هرمزگان، بندرعباس.